

معنای حقیقی ایمان

باسمه تعالی

دلبر برت و دلشدگان را خبر نکرد

یادِ حریفِ شهر و رفیقِ سفر نکرد

در این گزارشی که جناب لسان الغیب از طریق این غزل به میان آورده‌اند؛ بحث در ظهور و خفای حقیقت است و رخ‌برتافتنِ حقیقت در عین حضور، که معنای حقیقی ایمان همین است. ایمانی که به جهت حضور خاصی که با خود به همراه می‌آورد، انسان را همواره چون بید می‌لرزاند که نکند برود و حال جناب حافظ با همان مضایقه حضور حضرت محبوب روبه‌رو شده و این که دلبر او بدون آن که شیداشدگان‌اش را خبر کند، رفته و نه یادی از حریف شهر کرده - حریف شهر، عاشق اصلی است که دلش مانند شهر آباد شده - و نه یادی از رفیق سفر که سالکی است با طی طریق عاشقی، با توجه به این امر، ضمانتی برای پیوستگی وصال او هم در میان نبود؛ و این قصه ایمان است و گزارش جناب حافظ از چنین حضوری و چنین ایمانی که بسیار متفاوت است از باورهای انتزاعی و ذهنی.

یا بختِ من طریقِ مروت فرو گذاشت

یا او به شاهراهِ طریقت گذر نکرد

راز این که جناب حافظ با چنین احوالی روبه‌رو شده است را نمی‌داند، لذا می‌گوید یا بخت جناب حافظ طریق مروت را رها کرده و کنار گذاشته که با چنین احوالی روبه‌رو شده و یا این که حضرت محبوب به اقتضای جلال‌اش به مسیری که مسیر شاهراهِ طریقت است؛ گذر نکرد تا همچنان دلشدگان متوجه حضور او شوند بلکه برعکس، شرایطی پیش آمده که حال مائیم و حالتی که به یک معنا احساس عدم حضور حضرت محبوب و نوعی از دست‌رفتن ایمان. مانند حالتی که بعد از دفاع مقدس برای‌مان پیش آمد تا آن جایی که با خود گفتیم: «کربلای جبهه‌ها یادش به‌خیر».

گفتم مگر به گریه دلش مهربان کنم

چون سخت بود، در دلِ سنگش اثر نکرد

می فرماید: به این فکر افتادم برای برگشتِ آن حالت و ایمان از دست رفته، شاید گریه و اشک کارساز باشد و به این امید در فراغِ آن حالتِ اشک‌ها ریختم، ولی قصه آن عدم حضور که نوعی احساس بی‌ایمانی بود که نسبت به حضرت محبوب پیش آمده است، چیز دیگری است و با اشک و گریه هم جبران نمی‌شود، گویا او را در این موقعیتِ مضایقه‌ای است مانند جایگاه اشک من و عدم تأثیر باران بر سنگ خارا، و لذا به ساحتی دیگر باید حاضر شد، ساحتی که ساحتِ قبلی و دیروزین نیست که با گریه جبران شود و برگردد.

شوخی مکن که مرغِ دلِ بی‌قرارِ من

سودایِ دامِ عاشقی از سر به در نکرد

تصور باطل نداشته باش که گمان کنی مرغِ دلِ بی‌قرار من به جهت مضایقه‌ای که او از حضور خود پیش آورده سودایِ عشقِ او را از سر به در کنم. چنین نیست! اتفاقاً راهِ حقیقی ایمان فقط همین راه است که باید به آن نظر کرد و قبول کرد که ایمان بدون سرگستگی و به یک معنا مضایقه از طرف او، ممکن نیست. این همان روبه‌روشدن با حضور اجمالی اوست که نه می‌توان از او دل‌گند و نه آن‌چنان است که گمان کنیم او از آن ما باشد، مانند حضوری که نسبت به انقلاب اسلامی برای انسان پیش می‌آید به طوری که نه می‌توان انقلاب اسلامی را تملک کرد و نه آن‌چنان است که می‌توان جدای از آن به‌سر برد، افقی است گشوده در مقابل ما که از آن بیگانه نیستیم.

هر کس که دید روی تو بوسید چشمِ من

کاری که کرد دیده من، بی‌نظر نکرد

آری! درست است که از حضور خود مضایقه می‌کنی! ولی همه می‌دانند که نسبت به تو بیگانه نیستیم و به همین جهت هر کس توفیق نظر به تو را در هر مظهری که باشی،

داشت، چون چشم من تو را دیده است، چشم مرا می‌بوسد و «کاری که کرد دیده من، بی‌نظر نکرد» این که دیده من او را می‌بیند بدون نظر چنین نکرده، بلکه توانسته است به او نظر کند. مثل آن که آن دیده نظر کرد که خرمشهر را خدا آزاد کرد.

من ایستاده تا کنمش جان فدا چو شمع

او خود گذر به ما چو نسیم سحر نکرد

اگر ایستاده‌ام تا چون شمع بسوزم و مانند شمع جان خود را تا آخرین مرحله فدای او کنم؛ به آن معنا نیست که گمان کنی در مقام انس با او هستم، نه! این چنین نیست. حتی او حضوری که من امیدوار به او باشم را به میان نمی‌آورد، حتی در حد نسیم سحری. زیرا قصه «ایمان» چیز دیگری است، به همان معنای «چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزم».

می‌پرسی کجا است معنای حضور تاریخی که من باید خود را در آن حس کنم؟ آگاه باش که تا در جستجوی آن حضور هستی، همچنان در غربت به سر می‌بری، مگر آن که به خود آیی که: «شاید رسیده باشی»، ولی نه رسیدنی که به دنبال او بودی، رسیدنی که او در پیش تو بود و تو را فرا گرفته تا او بژه تو نباشد که باز قرون وسطی و باز بلای بی‌تاریخی و باز عدم درک تاریخی «اصالت وجود». و اگر امیدی در این آخرین دوران برای آخرین انسان هست، همین حضوری است که جناب لسان الغیب متذکر آن شدند و از آن به یک معنا گزارش دادند.

کلک زبان بریده حافظ در انجمن

با کس نگفت راز تو تا ترک سر نکرد

قلم حافظ از گزارش آنچه در این مواجهه به ظهور آمده، خود را واپس کشیده و سکوت پیشه کرده و راز مضایقه و رُخ‌برداشتن از دلشدگان را در جمع افراد، با هیچ‌کس در میان نگذارد مگر آن که از سر جان خود بگذرد زیرا اکثر اهل دیانت این نوع ایمان را

که ایمان به یاری است که بودن او عین نبودن و نبودن او عین بودن است، کفر می‌دانند و آن را نوعی انکار خدا می‌پندارند همچنان که بسیار قلیل‌اند کسانی که متوجه حضور خدا در تاریخی مانند انقلاب اسلامی باشند و بپذیرند «جمهوری اسلامی حرم است» تا آن حدّ که حتی بنیان دیگر حرم‌ها باشد و با درک معنای آن، دیگر حرم‌ها معنا خواهند داشت.

والسلام